

ترامپیسیم به مثابه یک

جنبش سیاسی - اجتماعی:

ریشه‌ها، شاخصه‌ها و چشم‌انداز

دکتر امیر هوشنگ کریمی^۱

چکیده

انتخاب ترامپ بعنوان رئیس جمهور امریکا در سال ۲۰۱۶ را می توان تحقق آرزو و اراده بخش مغفول مانده جامعه آمریکا به احیای ارزش های آمریکای قرن ۱۸ و ۱۹ مبتنی بر برتری نژادی و مذهبی دانست. با وجود این، ریاست جمهوری ترامپ هیچ گاه در دوره چهارساله اش از سوی مخالفین داخلی و بخش بزرگی از جامعه بین الملل جدی گرفته نشد و همگان او را جرقه ای گذرا و استثنائی بر قاعده تلقی می کردند. شکست جنجالی وی در انتخابات نوامبر ۲۰۲۰ و یک دوره ای شدن ریاست جمهوری اش مؤید نظر منتقدین و مخالفین ترامپ بود که معتقد به بی اعتباری، خلق الساعه و تصادفی بودن پدیده ای به نام ترامپ بودند؛ اما سیر تحولات پس از انتقال قدرت از ترامپ به جو بایدن در ژانویه ۲۰۲۱ نشان داد که رای ۷۴ میلیونی ترامپ در انتخابات اخیر ریاست جمهوری و افزایش شگفت انگیز آراء وی نسبت به انتخابات سال ۲۰۱۶، سرمایه اجتماعی بسیار قدرتمند و قابل اعتنائی است که نمی توان به سادگی از آن گذر کرد. ادعای این مقاله این است که انتخاب ترامپ بعنوان رئیس جمهور یک اتفاق و پروژه گذرا نبوده و ترامپسزم پروسه ای مستمر با یک بدنه رای قدرتمند و جامعه حامی قوی است. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با بهره گیری از منابع نوشتاری (کتاب/ مقاله) به بررسی و سنجش این گزاره می پردازد.

• واژگان کلیدی

ترامپ، ترامپسزم، جنبش سیاسی، آمریکا، رئیس جمهور.

بی تردید یکی از شگفتی های جهان سیاست در دهه دوم از هزاره سوم میلادی، سر برآوردن و برکشیدن فردی با ویژگی های شخصیتی و دیدگاه های خاص سیاسی به نام ترامپ بود. یک رئیس جمهور معتقد به اصالت نژادی (با برتری نژاد سفید) با تظاهرات اونجلیست های مسیحی و فارغ از هرگونه حد و مرز اخلاقی که خود را در قامت ناجی آخرالزمانی می دید که وظیفه نجات و هدایت آمریکائی های اصیل و بازگشت به خویشتن خویش آمریکا را برعهده دارد. انتخاب معجزه گونه او را می توان در واقع تحقق آرزو و اراده بخش مغفول مانده جامعه آمریکا به احیای ارزش های آمریکای قرن ۱۸ و ۱۹ مبتنی بر برتری نژادی و مذهبی دانست. ترامپ هیچ گاه در دوره چهارساله ریاست جمهوری از سوی مخالفین داخلی و بخش بزرگی از جامعه بین الملل جدی گرفته نشد و همگان او را جرعه ای گذرا و استثنائی بر قاعده تلقی می کردند. شکست جنجالی در انتخابات نوامبر ۲۰۲۰ آن هم به رقیبی در حد و اندازه جو بایدن غیرکاریزما و سالخورده مؤید نظر منتقدین و مخالفین ترامپ بود که معتقد به بی اعتباری، خلق الساعه و تصادفی بودن پدیده ای به نام ترامپ بودند. اما سیر تحولات پس از انتقال قدرت از ترامپ به بایدن در ژانویه ۲۰۲۱ تاکنون، ازجمله عدم موفقیت دموکرات ها در استیضاح ترامپ (به اتهام تحریک و حمایت از شورشیان برای حمله با ساختمان کنگره در ششم ژانویه ۲۰۲۱) و حمایت تمام قد جمهوری خواهان از ترامپ و اعلام زود هنگام کاندیداتوری وی برای ریاست جمهوری سال ۲۰۲۴ نشان داد که رای ۷۴ میلیونی ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰ و افزایش شگفت انگیز آراء وی نسبت به انتخابات ۲۰۱۶، سرمایه اجتماعی بسیار ارزشمند و قابل اعتنایی است که نمی توان به سادگی از آن عبور کرد. ادعای این مقاله این است که برآمدن ترامپ و انتخاب وی بعنوان رئیس جمهور یک اتفاق و پروژه گذرا نبوده و ترامپیسم پروسه ای مستمر با یک بدنه رای قدرتمند و جامعه حامی قوی است. به تعبیر جوزف نای: "ترامپ رفت، ترامپیسم ماند" (اقتصادنیوز، ۱۳۹۹/۱۱/۱).

پیش نظریه ترامپیسم

در این نوشتار برای فهم و تبیین بهتر "ترامپیسم" نه به مثابه یک نظریه سیاسی، بلکه بعنوان یک کنش اجتماعی و جریان سیاسی، از مدل و الگوی ارائه شده توسط توماس اسپریگنز^۱ در

^۱. Thomas Spragens

کتاب مشهور و مرجع "فهم نظریه های سیاسی"^۱ (اسپریگنز، ۱۳۷۰) بهره گیری شده است تا چرایی، چگونگی و شرایط و بستر اجتماعی شکل گیری پدیده ترامپیسم بهتر فهم و درک شود. از سوی دیگر از آنجا که تا تبدیل ترامپیسم به یک نظریه و مکتب فکری و سیاسی راه درازی مانده عجاتاً می توان با وام گیری از مفهوم "پیش نظریه" جیمز روزنا^۲ قائل به نوعی "پیش نظریه" برای جریان سیاسی - اجتماعی ترامپیسم شد.

در دهه های میانی قرن بیستم بود که پژوهشگران فلسفه سیاسی به تبیین و ارائه الگو هایی برای فهم اندیشه های سیاسی اقدام کردند. کتاب فهم نظریه های سیاسی اثر توماس اسپریگنز از جمله آثار ارزشمند در این زمینه به شمار می رود. طبق تعریف اسپریگنز نظریه، حکم یا بیانی است که به ما می گوید چگونه و چرا واقعیات ویژه ای با هم در ارتباط اند. هدف نظریه روشن کردن چگونگی و چرایی واقعیات و ارتباط میان آن هاست. پژوهشگران و اندیشه ورزان علوم انسانی تلاش می کنند توضیح دهند چرا، چگونه و در چه شرایطی پدیده های معین اجتماعی - سیاسی رخ می دهند یا نمی دهند. نظریه های سیاسی به مروراید می مانند، منظور این است که بدون عامل محرک به وجود نمی آیند (اسپریگنز، ۱۳۷۰: ۴۳). نظریه های سیاسی شدیداً به موضوعات عملی و روزمره سیاست مربوط می شوند (منبع قبلی: ۲۳). هدف نظریه های سیاسی این است که جهان سیاست را برای ما قابل فهم کند تا با آن هدایت شویم، یک نقشه جغرافیائی از سیاست برای ما رسم می کند تا به ما بگوید کجا هستیم و چه راهی ما را به مقصد مورد نظرمان می رساند. نظریه های سیاسی بینش هائی را - یعنی تصویرهای نمادین از یک کلیت نظام یافته - از سیاست ارائه می دهند (منبع قبلی: ۲۴). نظریه های سیاسی آنچه که "هست" (جزء توصیفی) را با آنچه که "باید باشد" (جزء تجویزی) تلفیق می کند (منبع قبلی: ۳۲). در واقع، نقطه آغاز کار نظریه پرداز، بحران های سیاسی است که جامعه با آن درگیر است.

اسپریگنز در این اثر با ارائه یک مدل چهار مرحله ای شامل "مشاهده بحران و بی نظمی، تشخیص درد و علت بحران، بازسازی خیالی جامعه مطلوب و در نهایت ارائه راه حلی برای درمان درد" الگوی مناسب و کارآمدی برای تجزیه و تحلیل جنبش های اجتماعی و جریان های سیاسی که نهایتاً به شکل گیری یک اندیشه و نظریه سیاسی می انجامد، ارائه کرده است. تقریباً تمام نظریه پردازان سیاسی از مشاهده بی نظمی سیاسی آغاز می کنند (منبع قبلی: ۳۹). بنابراین، مراحل نظریه پردازی سیاسی شامل:

¹ Understanding Political Theory

² James Rosenau

۱. مشاهده بحران و بی‌نظمی در زندگی سیاسی ۲. تشخیص علل بی‌نظمی و بحران ۳. تصویرسازی یک نظم سیاسی مطلوب و جایگزین ۳. ارائه راه حل؛ است (منبع قبلی: ۴۰). در واقع، اسپریگنز به چپستی، چگونگی و چرایی بسترهای اجتماعی و زمینه‌های سیاسی در شکل‌گیری اندیشه‌ها، نظریه‌ها و در نگاهی وسیع‌تر رهیافت‌ها می‌پردازد و الگوی دقیقی را برای فهم پدیده‌های سیاسی و اجتماعی ارائه می‌دهد.

طبق الگوی اسپریگنز، در کالبدشکافی "ترامپسزم" به مثابه یک شبه‌نظریه یا پیش‌نظریه می‌بایستی آن را معلول بحران و بی‌نظمی در جامعه کنونی آمریکا دانست که بنابر تشخیص فقط با یک کنش سیاسی و اجتماعی از نوع "پوپولیسم ناسیونالیسم ترامپی" می‌توان به این بحران پاسخ داد و جامعه مطلوب همانی است که ترامپیست‌ها ترسیم می‌کنند. ترامپ در دوره چهار ساله ریاست جمهوری اش سعی در تبیین و تکوین آمریکای ایده‌آل خود، که همانا بازگشت به ریشه‌های تاریخی و گذشته باشکوه آمریکاست، را داشت و سیاست داخلی و خارجی خاص و جنجالی خود را برای تحقق چنین ایده‌آلی سامان داده بود.

ریشه‌ها و پیش‌زمینه‌های ترامپسزم

پس از جنگ جهانی دوم نخبگان هردو حزب سیاسی آمریکا یعنی دموکرات‌ها و جمهوریخواهان یک سیاست خارجی انترناسیونالیستی (فراملی) و گلوبالیستی (جهان‌گرا) دنبال می‌کردند و معتقد بودند که پشتیبانی از یک نظم جهانی لیبرالی در خدمت منافع آمریکا خواهد بود. بخش بزرگی از مردم و طبقات اجتماعی آمریکا (اعم از سرمایه‌داران و صاحبان صنایع، طبقه متوسط و حتی کارگران) نیز که استاندارد زندگی‌شان بطور مستمر ارتقا می‌یافت با چنین سیاستی موافق بودند. اما در دهه‌های ۱۹۷۰ به بعد بدبینی نسبت به چنین سیاستی افزایش یافت و برای بسیاری از آمریکایی‌ها سودمندی تعهدات بین‌المللی این کشور زیر سؤال رفت. از جمله گرایش‌هایی در درون حزب جمهوریخواه تدریجاً به این باور رسیدند که اقتصاد جهانی و نیز اتحادیه‌های نظامی و امنیتی، دست‌کم به شکل کنونی به منافع آمریکا آسیب می‌زنند. این روند فقط تأثیرات اقتصادی به همراه نداشت، بلکه در میان مردم آمریکا باعث نوعی بدبینی نسبت به آینده و تردید برای تحقق "رؤیای آمریکایی" نیز شد. این بحران به تحولات عمیقی در فرهنگ سیاسی آمریکا انجامید و پیامدهای دامنه‌داری داشت. یکی از این پیامدها برآمدن دوباره یک برتری طلبی نژادی و اشکال تازه‌ای از ناسیونالیسم بویژه در میان طبقه کارگر سفیدپوست

آمریکایی بود. پیامد دیگر این تحولات گرایش روزافزون حزب جمهوری خواه به راست افراطی و رادیکالیزه شدن آن بود. انتخاب یک چهره افراطی راست گرا یعنی رونالد ریگان در سال ۱۹۸۰ را می توان بازتابی از گرایش رادیکالی و نومحافظه کاری در میان حزب جمهوریخواه دانست.

بدین ترتیب، حزب جمهوریخواه که بطور سنتی یک جریان راست میانه بود، برای جلب رضایت لایه های اجتماعی محروم و به حاشیه رانده شده (طبقه سفید مذهبی کم درآمد) به ناچار افراطی تر و محافظه کارتر شد. این گرایش به راست افراطی بستر لازم و زمینه مناسب برای ظهور ترامپ را فراهم آورد و او توانست از فضای سیاسی بشدت قطبی شده (توده محروم جامعه در مقابل طبقه برخوردار و حاکمان فاسد) در آستانه انتخابات سال ۲۰۱۶ به بهترین نحو ممکن بهره برداری و بخش هائی از جامعه را بسیج کند که حزب جمهوریخواه تا آن زمان نسبت به آنها غفلت ورزیده بود (دوپیچه وله، ۲۰۲۱/۲/۲). ظهور پدیده ای ناشناخته به نام ترامپ و پیروزی غیرمنتظره و شگفت انگیز وی بر نماینده حاکمان فاسد (هیلاری کلینتون) معلول یک جنبش اجتماعی فعال اما پنهان در میان لایه های محروم جامعه آمریکا بود که همزمان باعث شکست هر دو حزب دموکرات و جمهوریخواه شد، دو حزبی که بطور سنتی قدرت سیاسی و مواهب اقتصادی ناشی از آن را میان خود دست به دست می کردند.

می توان سیاست های جهان گرایی و گلوبالیستی دولت های پیشین آمریکا و هزینه های صرف شده برای حفظ و استقرار نظم لیبرالی در دنیا برای مردم و جامعه آمریکا را زمینه ساز برآمدن شخصیتی همچون ترامپ دانست (قنبرلو، ۱۳۹۹: ۳۸۲-۳۵۸). ناسیونالیسمی که دولت ترامپ بنا نهاد قرائتی تندروانه از ترجیح منافع ملی است که در آن ثبات سیستم بین الملل و منافع کشورهای دیگر چندان مورد اعتنا نیستند (منبع قبلی: ۳۵۸). ترامپ حاصل واکنش جریاناتی در غرب است که علیه نظام بین المللی لیبرال قیام کرده اند؛ جریاناتی که خود را قربانی گلوبالیسم و فرار مشاغل از غرب به شرق و تصرف بازارهای غرب توسط شرقی ها تصور می کنند (احدی، ۱۳۹۹: ۱۵۳). خلاصه اینکه ترامپیسم واکنش بخشی از جامعه آمریکاست که خود را مغبون و مغلوب گلوبالیسم می داند. ترامپیسم بیش از همه در میان آمریکائی ها مدعی آمریکا، سفیدپوستان معتقد به برتری نژادی، رانده شدگان و بازندگان روند جهانی شدن، باورمندان افراطی مسیحی بویژه اوانجلیست ها و معتقدین به رسالت الهی برای نجات آخرالزمانی ریشه داشته و حمایت می شود.

شاخصه‌ها و مؤلفه‌های ترامپیسیم

ترامپیسیم نه یک سنت فکری یا نظریه سیاسی که عمدتاً یک برنامه سیاسی غیردقیق و نامشخص است که هدفش نفی ساختار سیاسی حاکم، نقد جریان محافظه‌کاری، کنارگذاشتن کلیشه‌های سیاسی و اقتصادی مرسوم، انزوای ملی‌گرایان و بازگشت به ریشه‌های تاریخی آمریکا و احیای عظمت از دست رفته است. شاخص‌های اصلی ترامپیسیم را می‌توان در "کوچک سازی دولت"، "تقویت بیش از پیش قدرت نظامی"، "کاهش مالیات‌ها"، "باور به برتری نژادی، مذهبی و جنسیتی"، "مخالفت با نخبگان لیبرال"، "بی‌اعتنایی به بحران‌های زیست محیطی"، "مخالفت با جهانی شدن/ جهانی سازی" و "تأکید بر منافع ملی آمریکا به جای منافع جمعی" دانست. شاخص‌های دیگری مانند پیش‌داوری‌های نژادگرایانه، بیگانه‌هراسی و زن‌ستیزی را هم می‌توان به آن افزود.

مشاوران ترامپ رویکرد نظری وی یا همان ترامپیسیم را "واقع‌گرائی اصولی"^۱ می‌نامند که نوعی جکسونیسم مدرن است که به دنبال جنگ نیست اما اگر مجبور به جنگ شود در آن‌ها پیروز می‌شود.^۲ آنها معتقدند ترامپ تجسم روح کلام یک ژنرال رومی است که: "متحدین هیچ دوستی بهتر از روم (آمریکا) و دشمنان هیچ دشمنی بدتر از روم (آمریکا) را نخواهند یافت". در عصر ترامپ تجارت و جنگ نه از طریق نهادهای چندجانبه و سازمان‌های بین‌المللی بلکه به طور دوجانبه مدیریت می‌شوند. آنها بر این باورند که نظم بین‌المللی لیبرال قرن بیستم مدت‌هاست که به کما رفته و به طور مصنوعی زنده است و ما در قرن ۲۱ در حال بازگشت به ایده‌ها و عقاید قرن ۱۹ بخصوص موازنه قدرت، تجارت متقابل، ائتلاف‌های دوجانبه و بازدارندگی نظامی برای حفظ صلح به جای قدرت نرم و قطعنامه‌های سازمان ملل هستیم. ترامپ بلحاظ پایان نظم لیبرال بین‌المللی پساجنگ سرزنش می‌شود، اما کاری که او انجام داد در واقع دفن کردن جنازه باقی مانده از این نظم جهانی است که همراه با سروصدای زیاد انجام می‌دهد (Davis Hanson, September 19, 2018).

ترامپیسیم بر سه پایه ناسیونالیسم، مسیحیت انجیلی (اوانجلیک) و تأکید بر هویت قومی (نژادی) استوار است. ترامپیسیم همچنین به سبک سیاسی خاصی اشاره دارد که با نام ترامپ پیوند خورده و در رویکرد پوپولیستی خود برای مشکلات پیچیده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از طریق مسئول دانستن "دولت عمیق پنهان"^۳، پاسخ‌های ساده‌ای القا می‌کرد تا بازندگان روند

^۱. principled realism

^۲. Did not seek wars, but if forced, would win them.

^۳. Stablishment

جهانی‌شدن و نارضایان از افزایش نابرابری‌های اجتماعی در آمریکا را بسیج کند. موفقیت ترامپ در آنجا بود که بعنوان یک "ضد سیاستمدار" و مخالف "دولت پنهان" وارد صحنه شد. پیروان ترامپ به شخص او اعتماد دارند و نه به حزب جمهوریخواه، زیرا این حزب را هم بخشی از "دولت پنهان" می‌دانند. ترامپ‌پسِم برای پیروان معتقد ترامپ مساله‌ای مربوط به "ارزش‌ها" است. (دویچه وله، ۲۰۲۱/۲/۲) "آمریکا را دوباره به عظمت می‌رسانیم" و "اول آمریکا" را می‌توان شعار محوری جریان ترامپ‌پسِم تلقی کرد. در واقع، ترامپ مجموعه‌ای از مشکلات مزمن جامعه آمریکا مانند سرخوردگی و رویگردانی از سیاست‌های نخبگان قدرت، اختلافات فاحش طبقاتی، نژادگرایی، کینه‌توزی نسبت به مهاجران و مخالفت با برخی ارزش‌های لیبرال را با زبان و شیوه خاص خود و بیشتر در قالب "تئوری توطئه" فرمول بندی و به مخاطبان خود عرضه می‌کرد. او در این راه از بی‌حقیقتی، واقعیت‌ستیزی، دانش‌گریزی، بی‌نزاکتی سیاسی، هتک حرمت مخالفان و نیز اتهام به رسانه‌های آزاد هیچ ابایی نداشت. آنچه الگوی ترامپ‌پسِم را شاخص و انگشت نما می‌کند درجه بالای ضابطه ناپذیری ترامپ است (احدی، ۱۳۹۹: ۱۵۳). ترامپ در چارچوب مکتب ترامپ‌پسِم یک ملی‌گرا، یک حمایت‌گرا و یک عوام‌گرا تجلی می‌کند که مصمم است تا "آمریکا، نخست" باشد (McAdams, 2016: 93).

از اینرو، برخی از کارشناسان منتقد ترامپ‌پسِم را مدل و الگوی تازه‌ای در سیاست تعریف می‌کنند که عمدتاً از طریق شبکه‌های اجتماعی جنجال‌آفرینی می‌کند، با احساسات مخاطبان خود بازی و آنها را تحریک می‌کند و برچسب‌زنی را به جای استدلال می‌نشانند تا پیام خود را به مخاطب منتقل کند. آنان ترامپ‌پسِم را روشی عامیانه، غیرصادقانه و ناسنجیده می‌دانند که با بی‌اعتنایی به هنجارها، به طور مستمر بی‌شرمی را وارد فرهنگ سیاسی می‌کند. کارشناسان همچنین معتقدند که سیاست و رویکردهای ترامپ حاوی رگه‌های نیرومند اقتدارگرایانه است و فضای سیاسی را مسموم می‌کند و بالقوه برای دموکراسی خطرناک است (دویچه وله، ۲۰۲۱/۲/۲).

برآمدن پدیده‌ای به نام ترامپ

ترامپ یک پوپولیست ناسیونالیست است (فیروززی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۲۱). پوپولیسم ناسیونالیستی تندروانه و حمایت‌گرایانه اقتصادی ترامپ نوعی جریان سیاسی با عقبه اجتماعی است که می‌توان آن را در قالب "ترامپ‌پسِم" صورت بندی کرد. پوپولیست‌ها چند خصوصیت مشترک

¹. America First

دارند، از جمله: ضدیت با نظام حاکم (منتقد نظام سیاسی و دشمنی با نهادهای حاکم)، قرار دادن مردم عادی در مقابل نخبگان جامعه (پنهان شدن پشت مردم عادی برای حمله به نخبگان)، سیاست‌های خود محورانه، عدم باور به ارزش‌های اساسی (فقدان اخلاق سیاسی یا قائل نبودن به اصول و پرنسیپ اخلاقی) (منبع قبلی، ۱۳۲). فارغ از اینکه پوپولیسم از چه نظام فکری یا ایدئولوژی برخوردار است، پدیده‌ای منفی بوده و تهدیدی جدی علیه فرآیند‌های نهادی و نظام دموکراسی محسوب می‌شود. کاربرد زبان ساده و عوامانه، صراحت لهجه و لحن تمسخر آمیز در برابر نخبگان، اغراق در گفتار، عدم پایبندی به اصول اخلاقی مانند صداقت و راستگویی، مغالطه‌گری، توهم خودحق‌پنداری، خودمحموری و خودشیفتگی و کیش شخصیت، دوقطبی‌سازی (عوام در برابر خواص و نخبگان) از مهم‌ترین ویژگی‌های رفتاری پوپولیست‌ها است. نیویورک تایمز ترامپ را با صفت "هوس باز و دمدمی مزاج"^۱ توصیف کرد (Buruma, 21/10/2019).

اقتدارگرا، زن ستیز، مخالف مهاجرین خارجی مسلمان و آفریقایی و لاتین تبار، سایر ویژگی‌های شخصیتی ترامپ هستند. بر پایه چنین ویژگی‌های طرفداران آن بیش از اینکه در میان جریان اصلی جامعه آمریکا باشند، در جوامع حاشیه‌ای قرار دارند کسانی که به نسبت میانگین مردم آمریکا از سواد کمتری برخوردارند و در اثر جهانی شدن اقتصاد و مهاجرت دیگران به آمریکا ضربه خورده‌اند (Mahler, 2018:85). ترامپ نشان داده‌همانی است که منتقدینش او را متهم می‌کنند: جنگجو، قلدر و گردن کلفت، عجول و ناشکیبا، مسئولیت‌شناس و غیرپاسخگو، از نظر ذهنی تنبل، زودرنج و جوشی، و دچار وسواس شدید ذهنی (Cohen, 2019). "فرمانده کل خرابکاری"^۲ لقبی است که شبکه خبری سی‌ان‌ان به ترامپ داده بود. در مقابل، طرفدارانش اقدامات و سیاست‌های وی در نقض تعهدات و خروج از معاهدات و تضعیف مستمر نهادهای بین‌المللی را در راستای شعار محوری ترامپ در دوران مبارزات انتخاباتی یعنی "سیاست اول آمریکا"^۳ ارزیابی و از آن حمایت قاطع می‌کنند. (CNN, 17/9/2018). حامیان ترامپ و ترامپیست‌ها بر این باورند که اتفاقاً ترامپ دارای یک بینش سیاست خارجی منسجم و یکپارچه (Klare, 24/7/2018).

وولکر پرتس^۴ محقق آلمانی بعد از پیروزی ترامپ در نوامبر ۲۰۱۶ و انتخاب وی بعنوان چهل و پنجمین رئیس‌جمهور آمریکا در مقاله‌ای به درستی پیش‌بینی کرد که ترامپ به‌طور کامل از این ظرفیت بالقوه برخوردار است که روابط و نظام بین‌الملل را دستخوش دگرگونی‌های جدی

1. capricious

2. Disruptor in Chief

3. 'America first' policy

4. Volker Perthes

نماید. وی پیروزی ترامپ را "ضربه ای سخت و سنگین به زیربنای هنجاری لیبرالیسم غرب"^۱ توصیف کرده بود. وی در مقاله ای چهار مقوله "شخصی سازی سیاست"^۲، توافقات دوجانبه در مقابل چندجانبه گرایی^۳، عقب نشینی آمریکا از تعهدات بین المللی و هزیمت لیبرالیسم^۴ را در دوره ریاست جمهوری ترامپ پیش بینی کرد. وی همچنین تقویت اشکال پوپولیستی حکمرانی و گرایش به سمت کاریزمای شخصی رهبران و شخصی سازی سیاست را از دیگر آثار و عوارض روی کار آمدن ترامپ دانست. امری که در دوره نخست وزیری سیلویو برلوسکونی در ایتالیا به کامل ترین وجه ممکن به منصفه ظهور رسید و "برلوسکونی سازی سیاست"^۵ تبدیل به یک مفهوم جدید در واژگان و ادبیات روابط بین الملل شد. با این تفاوت که تأثیرات و تبعات شخصی سازی سیاست و رویکرد و رفتار پوپولیستی رئیس جمهور آمریکا بر ساحت سیاست و روابط بین الملل، بسیار فراتر از نخست وزیر ایتالیا یا هر مقام سیاسی دیگری در دنیا است. رویکرد و گرایش ترامپ به سمت تعاملات و توافقات دوجانبه به جای چندجانبه گرایی و روحیه معامله گری و تجارت مسلکی وی هم برای تعهدات بلندمدت مخرب بوده و باعث تضعیف و حتی تخریب رژیم چندجانبه گرایی شد. این امر بخصوص در عرصه تجارت، محیط زیست، آب و هوا، کنترل تسلیحات و نظام سازمان ملل بیش از سایر حوزه ها قابل مشاهده است (Perthes, 2016).

رویکرد آمریکا محوری و آمریکا اولی^۶

در ادبیات سیاست و روابط بین الملل، سیاست خارجی را ادامه سیاست داخلی می خوانند. سیاست خارجی آمریکا مصداق کاملی از این گزاره است. در واقع سیاست خارجی آمریکا تابعی است از دکترین و برنامه رئیس جمهور و حزب حاکم در اداره جامعه آمریکا. ترامپیسم گرچه معلول و محصول شرایط خاص داخلی آمریکا و در واقع پاسخی به بحران های فکری، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در داخل آمریکا است، اما بیش ترین تأثیر و آشکارترین نمود ترامپیسم را می توان در سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ به نظاره نشست و مشاهده کرد. شعار محوری ترامپیسم یعنی بازگشت شکوه و عظمت به آمریکا، در دکترین "اول آمریکا" و راهبرد آمریکا

1. a hard knock for the West's normative bedrock of liberalism

2. Personalised Politics

3. Bilateral Deals versus Multilateralism

4. Defeat for Liberalism

5. Berlusconisation of politics

6. America First

محوری در سیاست خارجی این کشور متعین گردید. در کانون جهان بینی ترامپ (ترامپسوم) بر پایه اصل "اول آمریکا" بدبینی شدیدی نسبت رژیم‌های بین‌المللی که به دیگر کشورها از جیب مالیات دهندگان آمریکائی سوبسید می‌پردازد، وجود دارد. ترامپیست‌ها معتقدند آمریکا از نظم لیبرالی بین‌المللی که خود از زمان جنگ جهانی دوم در شکل دهی به آن نقش محوری داشته بهره‌چندانی نمی‌برد و بنابراین بدنبال بازطراحی و قاعده‌مندی مجدد این نظم است. توماس رایت نویسنده پولیتیکو این رویکرد سیاست خارجی ترامپ را قرن نوزدهمی توصیف کرد (Wright, 2016/1/20). دشمنی ترامپ با نهادهای بین‌المللی نتیجه دیدگاه او به جهان به مثابه بازی با "حاصل جمع صفر"^۱ است که در آن تنها برندگان و بازندگان وجود دارند. جای تعجب دارد که مردی که کتاب "هنر توافق" را نوشته، تنها چند توافق انگشت شمار با نتیجه "برد-برد" داشته است (بویر، ۱۳۹۸/۹/۵).

نوع و جنس جهان‌نگری ترامپ را می‌توان "دوجانبه‌گرایی تعاملی"^۲ نامید. هدف اساسی اعلام شده وی اولویت قائل شدن برای آمریکا در همه امور حتی به ضرر شرکا و متحدین غربی و لیبرال - دموکرات این کشور در جهان آزاد است (Stokes, 2018: 135). ترامپسوم را می‌توان پایانی بر "نظریه پایان تاریخ" و ادعای برتری نظام‌های لیبرال دموکراسی و بازگشت دوباره به دوران شکوه و عظمت دولت - ملت‌ها دانست. پیروزی ترامپ و ماجرای خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا موسوم به برگزیت و دیگر جریان‌ات و جنبش‌های گریز از مرکز، جملگی بیانگر تضعیف "اجماع لیبرالی پساجنگ" هستند (Ibid, 134). ترامپسوم در حوزه سیاست خارجی ملغمه‌ای از عناصر انزواگرایی^۳ همراه با دوجانبه‌گرایی مبتنی بر هزینه - فایده و مهم‌تر از همه دمدمی مزاجی نسبت به رژیم‌های بین‌المللی لیبرال است که آمریکا خود باعث پیدایش و حفظ آنها در دوران پساجنگ بوده است (Ibid, 149). ترامپ در سخنرانی انتخاباتی اش در سپتامبر ۲۰۱۶ در فیلادلفیا گفت: "من سیاست خارجی جدیدی پیشنهاد می‌کنم که متمرکز بر منافع ملی آمریکا، تقویت ثبات منطقه‌ای و کاهش تنش‌ها در جهان باشد". در اندیشه ترامپسوم آمریکا بدلیل پیوستگی غیرضروری اش به نظم بین‌المللی لیبرال بیش از حد گسترده و در نتیجه ضعیف شده است. این تعهد به نظم لیبرالی سبب شده تا آمریکا وظیفه پلیس جهانی را بر عهده گیرد و در مقابل شرکاء و متحدینش از مزایای اقتصادی و تجاری وفاداری‌شان به رهبری آمریکا بهره‌مند شوند. دکترین

1. Sum - Zero Game

2. transactional bilateralism

3. isolationism

سیاست خارجی و امنیتی آمریکا در دوره ترامپ یا همان ابعاد سیاسی - امنیتی ترامپیسم شامل عناصر ذیل است: (Klare, 24/7/2018)

۱. قویتر ساختن آمریکا به خصوص از بعد نظامی،
۲. حفاظت از مرزهای آمریکا (از نظر ترامپ امنیت مهاجرت بخش حیاتی از امنیت ملی این کشور است)،
۳. برخلاف برداشت گذشته از جهانی سازی ناشی از نظم بین المللی لیبرالی، آمریکا فقط باید به دنبال منافع ملی خود باشد و نه منافع سایر کشورها و خیرعمومی جامعه جهانی،
۴. آمریکا دیگر پلیس جهانی و کشور حافظ نظم بین المللی نخواهد بود.

چهار محور عمده سیاست خارجی آمریکا در دوران ترامپ: نخست مخالفت با پیامدهای جهانی شدن از مهاجرت تا همگرایی اقتصادی که این نه به معنی انزوا گرایی آمریکا بلکه نوعی ملی گرایی آمریکایی است. دوم: مبارزه با افراط گرایی اسلامی که ترامپ آن را ناشی از ناکارآمدی سیاست خارجی آمریکا می داند. سوم: تغییر روابط با رقیبان بین المللی و منطقه ای و چهارم: خط مشی تغییر اولویت ها از ارزش های آمریکایی به حفظ ثبات منطقه ای و بین المللی است (Borchers, 2017). چنین مواضع و خصلت ذاتی ترامپ در سیاست خارجی را می توان ترامپیسم نامید که به نوعی یک ناسیونالیسم آمریکایی تلقی می شود (احدی، ۱۳۹۹: ۱۵۳). ترامپیسم برداشتی بسیار مضیق، تک بُعدی و خودمحور از منافع و امنیت ملی آمریکا است و نگرشی آمریکا - محور و از درون به برون به نظام بین الملل دارد.

ترامپیسم را می توان نماد رجعت و بازگشت از نظم بین المللی نسبتاً کل نگر/ جامع نگر/ جنگ گریز به نظم بین المللی محدودنگر/ خودمحور/ تک بُعدی و مبتنی بر دوستی ها/ دشمنی های ملی گرایانه یا ایدئولوژیک در جهانی آنارشیک دانست. برداشت ترامپیسم از نظم و نظام بین الملل برداشتی ناقص، ابتدایی و سنتی است. در این برداشت کنش بین المللی آمریکا صرفاً معطوف به مناطق و موضوعاتی است که در آنها منافع این کشور بطور مستقیم در میان باشد و تأمین این منافع کمتر از طریق نهادها، رژیم ها، سازوکارها و روندهای چندجانبه بین المللی و بیشتر از مسیر توافقات موازنه ای با تک تک قدرت های بزرگ (موازنه های سیال و شکننده قرن نوزدهمی روی حوزه های خاص موضوعی و جغرافیایی مورد علاقه) انجام می گیرد و در این چارچوب نظم بین الملل نیز حاصل همین توافقات و موازنه ها تصور می شود (موسوی شفائی، ۱۳۹۵).

ترامپ‌سیسم هم معلول و هم نشانه بحران در سیاست داخلی و خارجی آمریکا است که از یک بیماری عمیق ساختاری رنج می‌برد، بحرانی که ترامپ با تمسک به آن و با شعار دگرگونی و اصلاح آن پیروز انتخابات سال ۲۰۱۶ شد. ترامپ در دوره ریاست جمهوری اش خطوطی برای نگرش سیاست خارجی ترسیم کرد که شامل عدم اعتماد به متحدین آمریکا، تحقیر و خوار شمردن نهادهای بین‌المللی، بی‌تفاوتی در قبال نظم بین‌المللی لیبرال که آمریکا برای نزدیک به هشت دهه نگهبان این نظم بوده است. این تفسیری است از آنچه به سرعت در حال تبدیل شدن به اجماع چپ و راست می‌شود یعنی آمریکا بایستی نقشی کم‌تر و معتدل‌تر در امور جهانی برعهده گیرد (Cohen, 2019). البته بحران سیاست خارجی پساجنگ سرد آمریکا مدت‌مدتی است که آغاز شده و تا عصر مابعد ترامپ نیز تداوم خواهد داشت.

به ادعای ترامپ، آمریکا قربانی "نظم جهانی" است که خود بر ویرانه‌های جنگ جهانی دوم بنا کرده است. این نظم جهانی نه کامل است و نه عادلانه. آنچه ظرف ۷۵ سال گذشته نظم جهانی خوانده می‌شود چیزی نیست جز یک "امپراطوری پست مدرن"^۱ که باعث سلطه آمریکا بر تجارت، رفاه و امور جهانی شده است. علت اصلی موفقیت این نظم جهانی و این که تاکنون در جهت منافع آمریکا بوده این است که بخش بزرگی از کشورها از ژاپن تا بریتانیا پذیرفته‌اند در چنین نظامی ایفای نقش کنند که قواعد و مقررات آن توسط آمریکا تعیین و تشویق شده است (CNN, 17/9/2018). نیویورک تایمز نظم جهانی لیبرال را "امپریالیسم آمریکائی"^۲ یا "صلح آمریکائی"^۳ توصیف کرده که از زمان فروپاشی شوروی در حال فرسایش و تضعیف است. پاکس آمریکانا یا همان صلح آمریکائی البته هیچ‌گاه بطور رسمی تبدیل به امپراطوری نشد و کشورهای اروپائی و دیگر متحدین نیز هیچ‌گاه تبدیل به مستعمرات آمریکا نشدند؛ اما مشکل اصلی در میزان و درجه وابستگی آنها به قدرت هژمون است. به خصوص در هنگامه‌ای که یک رئیس‌جمهور نامعقول و متلون، کینه‌توز و معاند و انزوا طلب بر سر کار آمده است؛ اگر تائید یا تضمین حسن نیت^۴ یک شریک برتر در یک شراکت زیر سؤال رود، این شراکت خیلی سریع از هم می‌پاشد که تبعات سنگینی به بار خواهد آورد (Buruma, 21/10/2019).

1. postmodern empire

2. American imperialism

3. Pax Americana (صلح و آرامشی طولانی که در نتیجه استیلای کشور بزرگی به وجود آید را گویند)

4. the bona fides of the dominant partner

چرا رئیس‌جمهور آمریکا مایل به برهم زدن نظم بین‌المللی لیبرالی با محوریت و مرکزیت قدرت هژمون یعنی آمریکا بود؟ به نظر می‌رسد ترامپ بر این باور بود که همانگونه که روسیه فعلی با تجزیه امپراطوری شوروی و از دست دادن موقعیت برتر جهانی آن، امروز قوی‌تر از دوران شوروی سابق شده و چین نیز با رها کردن آموزه‌های مائوئیستی دوران مائو امروز خیلی قوی‌تر شده، آمریکا نیز با رها کردن نظم بین‌المللی لیبرالی و واگذار کردن و به اشتراک گذاشتن نقش تک قطبی خود با قدرت‌های نوظهور، قوی‌تر از قبل و از موضعی قدرتمندتر در نظم جهانی آینده حضور خواهد داشت و می‌تواند منابع عظیم خود به جای برقراری نظم جهانی، صرف تقویت بنیه اقتصادی خود نماید (Klare, 24/7/2018).

ترامپ‌یسم: مصادیق ضدیت با نظم بین‌الملل لیبرالی

از زمان ریاست جمهوری فرانکلین روزولت، سیزده رئیس‌جمهور بعدی به این اصل بنیادین اعتقاد داشته‌اند که نظم و نظام بین‌الملل باید توسط آمریکا رهبری شده تا به صورت فعال بر روابط بین‌الملل تأثیرگذار باشد. نظم بین‌المللی لیبرالی پسا جنگ، تا حد قابل ملاحظه و عمدتاً یک مخلوق آمریکائی بوده است (Stokes, 2018: 133). این نظم با همه ایراداتش چند دستاورد تحسین برانگیز در زمینه دموکراسی، حقوق بشر و اقتصاد آزاد و گسترش رفاه عمومی به همراه داشته است (Ibid, 133). برخی بر این باورند که "امپراطوری مبتنی بر دعوت"^۱ آمریکا که در این دوران شکل گرفت، به تأمین صلح پایدار در اروپا، تلطیف معمای امنیتی در آسیا و تضمین پیش شرط‌های راهبردی برای اشکال صلح‌آمیز و پیچیده وابستگی مقابل جهانی کمک زیادی کرده است (Ibid, 133). آمریکا در دوران ۷۰ ساله شکل‌گیری نظم لیبرالی بین‌المللی پسا جنگ، در مجموع، به اصل تاریخی معروف در زمینه توافقات عمومی و خصوصی، یعنی "قراردادها را باید رعایت کرد"^۲ پایبند بوده و قدرت قانون (ولو ناقص و ناعادلانه) در بسیاری از عرصه‌ها فراتر از قانون زور و قدرت عمل کرده است. هرچند در گذشته نیز برخی روسای جمهور آمریکا به نقض تعهدات و عدم پایبندی به توافقات و هنجارهای بین‌المللی مبادرت کرده‌اند. از جمله رونالد ریگان تلاش فشرده‌ای را به جریان انداخت تا از سیاست حقوق بشری دوران کارتر فاصله بگیرد. ریگان از امضای معاهده بین‌المللی حقوق دریاها خودداری کرد، پایبندی دولت آمریکا به احکام

۱. empire by invitation (نقطه مقابل امپراطوری‌های تاریخی که مبتنی بر زور و تحمیل و کشورگشائی بودند)

۲. pacta sunt servanda

دادگاه بین‌المللی لاهه را ملغی کرد، از پرداخت حق عضویت آمریکا در سازمان ملل سرباز زد و تصمیم به خروج از سازمان علمی و فرهنگی یونسکو گرفت. جرج بوش پسر هم پیوستن آمریکا به منشور دادگاه کیفری بین‌المللی را پس گرفت، احکام دادگاه بین‌المللی لاهه را در برخی از عرصه‌ها برای آمریکا فاقد اعتبار خواند، با دور زدن شورای امنیت سازمان ملل مبادرت به جنگ علیه عراق کرد، قرارداد محدود سازی سپر دفاع موشکی با شوروی را فسخ و تبعیت از کنوانسیون ژنو در زمینه رفتار با زندانیان و اسرا در مورد اعضای القاعده و بازداشت شدگان گوانتانامو را بلاموضوع اعلام کرد.

با همه این اوصاف، دوره ریاست جمهوری ترامپ از منظر نوع رویکرد و نحوه برخورد و تعامل آمریکا با نظم لیبرالی و نهادهای بین‌المللی ناظم، یک مورد خاص و منحصر به فرد محسوب می‌شود. از این منظر می‌توان ترامپ را رئیس جمهوری نظم گریز و ساختارشکن معرفی کرد. وی در سال ۲۰۱۶ میلادی با این اعتقاد که نظام بین‌المللی موجود فاسد است و زمینه افول آمریکا را فراهم کرده، وارد کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری این کشور شد و اقدامات او در موارد متعدد نشان از رویگردانی آمریکا از نظم لیبرال جهانی است (فیروزی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۲۲). رویکرد ترامپ به نظم بین‌المللی، ناهموار و نامتعادل است و دولت ترامپ صراحتاً چندجانبه‌گرایی را رد کرده و توافقات دوجانبه را ترجیح می‌دهد و حاکمیت ملی را مافوق نهادهای چندجانبه قرار می‌دهد (Brattberg & Kimmage, february 26, 2018).

ریچارد هاس رئیس شورای روابط خارجی آمریکا سیاست خارجی ترامپ را مبتنی بر "دکترین خروج" از توافقات بین‌المللی دانسته و در پستی توئیتری نوشت: «سیاست خارجی ترامپ نه تنها یک قالب به خود گرفته که همان دکترین خروج است، بلکه اکنون یک شعار هم دارد: خروج از در پشتی». دکترین خروج ترامپ از رژیم‌ها و توافقات بین‌المللی مخالفت و مقابله با آن چیزی است که نظریه ثابت هژمونیک در قالب مفاهیم تولید کالاهای عمومی توسط هژمون و یا "سواری مجانی"^۱ تئوریزه و بحث می‌نماید. در همین راستا از نظر ترامپ، آمریکا مشغول بازسازی دیگران به هزینه‌ی تضعیف خودش بوده و این رویه باید پایان یابد. همچنین ملت‌سازی و کمک‌کردن به کشورهای دیگر در راستای توسعه، رشد و ادغام در اقتصاد جهانی که توسط دولت‌های قبلی آمریکا دنبال شده، دیگر نباید تداوم یابد (نورعلی وند، ۹۶/۸/۳).

1. free riding

ترامپ معتقد بود جهانی شدن اقتصاد به ضرر مردم آمریکا بخصوص طبقه کارگر تمام شده و می باید از برخی توافقنامه های تجارت آزاد خارج و برخی دیگر را برای تغییر موازنه تجاری آن به سود آمریکا اصلاح کرد. خارج شدن از رژیم ها و توافقات چندجانبه ای که در راستای منافع آمریکا نیست، وضع تعرفه های سنگین بر واردات، مجازات شرکت های آمریکایی که با هدف سرمایه گذاری در خارج آمریکا را ترک می کنند و جلوگیری از دزدیده شدن شغل های آمریکایی ها از دیگر وعده های ترامپ برای بازگشت عظمت آمریکا بوده که برون داد آنها به شکل "دکترین خروج" خود را نمایان ساخت. دکترین خروج ترامپ و شاخص های سیاسی، اقتصادی و امنیتی آن در سیاست خارجی وی یکی از نشانه های افول هژمون و عدم توانایی آن در پذیرش مسئولیت های هژمونی یعنی همان تولید کالاهای عمومی است. در تایید این گزاره، چارلز کوپچان معتقد است که یکی از دلایل اصلی شانه خالی کردن آمریکا از تعهدات بین المللی خود "خسته شدن آن از دشواری های هژمونی" است که نشانه های آن خود را به شکل تلاش این کشور برای منصرف کردن اروپا و شرق آسیا از اتکای بیش از حدشان به حمایت آمریکا از آنها بروز می دهد. در همین رابطه، ایمانوئل والرشتاین در کتاب معروف خود "افول قدرت آمریکا، آمریکا، آمریکا در جهانی پر آشوب" به سپری شدن دوران صلح آمریکایی (پاکس آمریکانا) اشاره کرده و از اقدامات این کشور پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱، بعنوان عاملی برای یک سقوط (تا یک خروج آرام) یاد می کند. او معتقد است که ایالات متحده در طول ده سال آینده با دو احتمال رو به رو خواهد شد: ادامه مسیر هزینه کردن و سواری مجانی دادن به همراه پذیرش تبعات منفی این مسیر و یا درک سنگین هزینه های این مسیر و گرایش به سمت تجدید نظر در رفتار. وی معتقد است که اگر آمریکا مجبور به عقب نشینی شود، شرایط برای تداوم هژمونی نسبتاً ضعیف و رو به افول آمریکا دشوارتر از قبل خواهد بود (نورعلی وند، ۹۶/۸/۳).

یکی از رویکردهای اصلی ترامپیست ها خروج و فشار بر پیمان های تجاری بین المللی است. مهم ترین آنها، خروج از پیمان تجاری اقیانوس آرام، تهدید به خروج از سازمان تجارت جهانی و نفتا و فشار بر این سازمان ها بوده است. برای دولت ترامپ این نهادهای تجاری بین المللی، ابزارهای برای سوء استفاده از منافع آمریکا هستند و دلیلی ندارد که آمریکا از قواعد و نرَم های آنها پیروی کند (فیروزی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۴۳). روابط اقتصادی خارجی آمریکا در دوره ترامپ بطور اساسی دچار تغییر و عدم استمرار شد و او بطور مکرر دشمنی و ضدیت خود را با دو ستون اصلی نظم لیبرالی پس از جنگ یعنی تجارت آزاد و جهانی شدن ابراز می کرد (Stokes, 2018).

137). ترامپ به جای جهان گرایی در تجارت بدنبال فرمول ساده دوجانبه گرایی مبتنی بر هزینه-فایده بود. در چنین دوجانبه گرایی مبتنی بر سود، دیگر مفاهیم اساسی حقوق بشر و دموکراسی برای ترامپ بی معنا بودند و اصل اساسی و تنها شرط فایده مند بودن است و نه چیز دیگری. او و تیم اش اساساً منکر وجود چیزی به نام جامعه جهانی بودند. کارنامه دولت ترامپ در زمینه فسخ یا پافشاری بر تغییر قراردادهای موافقت‌نامه‌های بین‌المللی طیف وسیعی از موضوعات را شامل می‌شود (بی بی سی، ۱۳۹۷/۷/۱۲):

- ✓ پس گرفتن امضای دولت اوباما برای پیوستن به پیمان اقلیمی پاریس، با این استدلال که گازهای گلخانه‌ای ناشی از مصرف سوخت‌های فسیلی نقش چندانی در تحولات منفی اقلیمی و گرم شدن جو زمین ندارند و لذا آمریکا در زمینه کاهش گازهای گلخانه‌ای تعهدی را نمی‌پذیرد که مانعی در راه استخراج و استفاده و صدور انرژی‌های فسیلی از این کشور باشند.
- ✓ امتناع از تصویب قرارداد تجارت آزاد در میان کشورهای حوزه اقیانوس آرام^۱ با این استدلال که در خدمت منافع اقتصادی آمریکا و ایجاد اشتغال در این کشور نیست. اولین اقدام ترامپ در اولین روز آغاز ریاست جمهوری اش خروج از پیمان تجاری مذکور بود که میان ۱۴ کشور حاشیه اقیانوس آرام با حدود ۴۰ درصد GDP جهانی در سال ۲۰۱۶ منعقد شد. خروج از این پیمان پیامدهای منفی برای نظم لیبرال جهانی داشت و خصوصاً اصل تجارت آزاد که از دستاوردهای اصلی نظم لیبرال جهانی است را دچار چالش کرد (فیروزی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۳۷).
- ✓ تهدید به خروج از قرارداد تجارت آزاد نفتا با مکزیک و کانادا که ۲۳ سال از عمر آن می‌گذشت و نهایتاً هم مکزیک و کانادا مجبور به قبول تغییراتی در این قرارداد شدند.
- ✓ خروج از سازمان علمی، فرهنگی و تربیتی ملل متحد (یونسکو) در اعتراض به آنچه واشنگتن «جانبداری ضداسرائیلی» این نهاد خوانده است.
- ✓ خروج از شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد، با این ادعا که این نهاد متناسب با نام خود عمل نمی‌کند، موضعی غالباً ضداسرائیلی دارد و برخی کشورهای ناقض حقوق بشر مانند چین، کوبا و ونزوئلا در آن عضویت دارند.
- ✓ اظهارات ترامپ در باره ناتو به وضوح بیانگر بعد مهمی از ترامپسبم است. «زمانی که ترامپ در مبارزات انتخاباتی خود ناتو را یک پیمان و سازمان کهنه و منسوخ خواند، او

¹. Trans-Pacific Partnership (TPP)

در واقع مفیدیت و ارزش ائتلاف امنیتی بلندمدت آمریکا را زیر سؤال برد. او در سخنرانی آغاز ریاست جمهوری اش استدلال کرد که این ائتلاف امنیتی معادله ای برد-باخت بوده که آمریکا طرف بازنده^۱ آن است (Stokes, 2018: 136). ترامپ اولین رئیس جمهور آمریکا در ۷۰ سال گذشته است که اساس ناتو را زیر سؤال برده و این پیمان دفاعی - نظامی و سازمان متشکل از ۲۸ کشور دو سوی آتلانتیک که مبتنی بر اصل امنیت دسته جمعی و دفاع مشترک است را "کهنه، منسوخ و از کار افتاده"^۲ توصیف کرد (Stokes, 2018: 136). ترامپ گفته بود: "ممکن است ما مجبور شویم که اجازه دهیم ناتو از بین برود... وقتی ما هزینه های این کار را پرداخت می کنیم و هیچ کس دیگری این هزینه را برعهده نمی گیرد... احساس حماقت به آدم دست می دهد" (Ibid, 134).

✓ کاهش کمک های مالی برای نهادهای بین المللی در زمینه توسعه و حفظ صلح. شواهد نشان می دهد که میزان کمک های مالی آمریکا به سازمان ملل متحد و سایر سازمان های بین المللی (در زمینه کمک های توسعه ای و عملیات حفظ صلح سازمان ملل) حداقل ۴۰ درصد کاهش داشت است (فیروزی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۴۴).

✓ خروج آمریکا از پیمان نیروهای هسته ای برد متوسط^۳ با که در دهه ۱۹۸۰ میلادی با توافق اتحاد جماهیر شوروی منعقد شده بود. معاهده ای که ستون اصلی نظام امنیتی برای اروپا محسوب می شد و با این اقدام آمریکا و خروج متقابل روسیه از این پیمان مستقیماً و در درجه نخست امنیت اروپا و سپس روسیه مورد تهدید قرار می گیرد.

رهیافت اصلی ترامپ در اولویت قرار دادن "اول آمریکا" سبب گردید این کشور نُرْم ها، استانداردها، قواعد و ارزش های جامعه جهانی را که در قالب نظم بین الملل و خصوصاً نهادهای بین المللی مانند سازمان ملل متحد و سازمان تجارت جهانی نمود پیدا می کند، نادیده گرفته و با خروج و فشار بر آن ها، نظم بین الملل را که بعد از جنگ جهانی دوم و جنگ سرد توسط خود غرب گسترش پیدا کرده بود، دچار چالش جدی کند (فیروزی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۴۸). مجموعه اقدامات و سیاست های ترامپیست ها در برابر نهادها و توافقات بین المللی و به طور کلی سیاست ضد نظم لیبرالی ترامپ تعبیر به "تعلیق در نظام بین الملل" شد، چرا که هر از چندگاهی شاهد بودیم که یک توافق بین المللی از سوی ترامپ به حاشیه رانده می شود (ناعمی،

1. zero-sum equation for America

2. Obsolete

3. Intermediate – Range Nuclear Forces Treaty (INF)

۱۳۹۷/۲/۲۸)، این در حالی است که ایالات متحده سابقاً در چنین نظامی نقش "نظم‌بخش و قاعده‌ساز"^۱ را ایفا می‌کرد. اغلب نویسندگان در نقد و انتقاد از رویکرد ضد سیستمی ترامپ آن را ضربه روحی به نظم لیبرالی^۲ پس از جنگ جهانی دوم توصیف نمودند که درمان آن به نسلی جدید از رهبران و ائتلافی تازه از نظام‌های لیبرال دموکراسی نیازمند است (Schake, 2018). نویسنده کتاب با عنوان جنجالی و قابل تأمل "جنگ جهانی ترامپ" (که یادآور نام فیلم آخرالزمانی جنگ جهانی زامبی است) ادعای نام‌های اعلام جرمی صریح و جامع علیه خطرات و تهدیدات ناشی از ملی‌گرایی آمریکائی در عصر ترامپ را مطرح می‌نماید. این کتاب آینده‌ای مبهم و تیره و تار و نامطمئن را ترسیم می‌کند. در این کتاب انتخاب ترامپ به عنوان خطرناک‌ترین لغزش دنیا به اعماق یک منازعه جهانی نام برده شده است (Hall, 2018)

دکترین خروج که تعیین‌کننده دستورکار ترامپسیسم در برابر نظم جهانی لیبرالی است، در واقع بیانگر بحران در روابط آمریکا با نظم لیبرالی حاکم بر دنیا است که خود نقش اصلی را در برساخته شدن این نظم در ۷۵ سال گذشته برعهده است. طبق ادعای اندیشمندی مانند هانتینگتون و فرید زکریا در واقع نظم لیبرالی بیش از این که در خدمت منافع ملی تنها ابرقدرت دنیا و دنیای لیبرال دموکراسی باشد در راستای منافع و تأمین امنیت قدرت‌های نوظهور در دنیای غیردموکراتیک مانند چین و روسیه و قدرت‌های جدید منطقه‌ای بوده است. به علاوه نظم لیبرالی و بخصوص روند جهانی شدن، هویت آمریکائی و سبک زندگی آمریکائی را نیز تحت الشعاع قرار داده است و علت برآمدن فردی با ویژگی‌های شخصیتی مانند ترامپ، مقابله با این نظم و پیامدهای آن و برساختن نظامی نوین و مطلوب منافع آمریکا و مؤید هویت آمریکائی بوده است. از این منظر ترامپسیسم بیانگر تلاش جهت بازاندیشی، بازنگری و بازطراحی نظم نوین جهانی منطبق با منافع و مصالح آمریکا (به خصوص طبقه حامی ترامپسیسم) است.

چشم‌انداز آینده ترامپسیسم

رأی ۷۴ میلیونی ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰ نشان داد که برغم همه اشتباهات سیاسی، افتضاحات اخلاقی، تشدید تنش‌ها و شکاف‌های داخلی و ایجاد بحران‌های بین‌المللی؛ سیاست‌ها و اقدامات دونالد ترامپ در عرصه حکمرانی مقبول‌بخش قابل توجهی از مردم جامعه آمریکا قرار گرفته به گونه‌ای که وی را پیروز انتخابات و مغلوب‌تقلب و تبانی دانسته

1. system organiser and rule maker

2. traumas of the Trump assault on the postwar order

و در یک اقدام بی نظیر تاریخی در ششم ژانویه ۲۰۲۱، کنگره به تسخیر حامیان و باورمندان در آمد. انتخابات ۲۰۲۰ نشان داد که باورهای ناسیونالیستی ترامپ به رغم تقابل آشکار با گفتمان هژمونی لیبرال که چند دهه بر سیاست خارجی آمریکا حاکم بوده، نفوذ قابل توجهی در کشور یافته است (قنبرلو: ۳۵۷). انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰ با وجود پایان دادن به عمر دولت ترامپ، عمق نفوذ گفتمان این دولت در جامعه آمریکا را به نمایش گذاشت (منبع قبلی: ۳۵۸). به رغم وجود گرایش‌هایی در حزب جمهوریخواه که خواهان عبور از ترامپ و ترامپیسم هستند، این فرد و بدنه اجتماعی حامی وی هنوز برای بسیاری از جمهوریخواهان جاذبه دارد؛ زیرا توانسته نیروهایی را بسیج کند که حزب جمهوریخواه پیش‌تر موفق به بسیج آنها نشده بود؛ یعنی بخش قابل توجهی از افرادی که در انتخابات شرکت نمی‌کردند و نیز مردان و زنان سفیدپوست طبقه کارگر سنتی که بازندگان اصلی روند جهانی‌شدن بودند (دویچه وله، ۲۰۲۱/۲/۲).

شکست پروژه استیضاح ترامپ پس از ریاست جمهوری اش (به اتهام تحریک هواداران به حمله به ساختمان کنگره) بدلیل عدم حمایت سناتورهای جمهوریخواه و عدم اعلام برائت از وی و از همه مهم تر کسب رای ۷۴ میلیونی در انتخابات که ترامپ را بدل به بزرگ‌ترین کاندیدای بازنده در تاریخ انتخابات ریاست جمهوری کرد؛ همگی مؤید حضور ترامپ و تداوم ترامپیسم در سپهر سیاسی آمریکا است که چه بسا بعنوان یک جریان سیاسی قدرتمند بر حزب جمهوریخواه سلطه یافته و یا خود بطور مستقل وارد کارزار انتخابات و کنشگری سیاسی شود. به تعبیر جوزف نای پیام انتخابات آمریکا این است که ترامپیسم حتی بدون ترامپ زنده خواهد ماند (اقتصاد نیوز، ۱۳۹۹/۱۱/۱). گمانه‌زنی‌هایی نیز مطرح است که ترامپ بی‌علاقه نیست به رهبر یک جنبش سیاسی غیررسمی یا حتی یک حزب سیاسی جدید تبدیل شود. گفته می‌شود که او قصد دارد یک کانال تلویزیونی بنام ترامپ تی‌وی تاسیس کند که پایگاه اصلی ارتباطات جنبش ترامپیستی باشد. اما حتی اگر ترامپ سیاست را هم کنار بگذارد و فقط به بازی گلف پردازد، باز "سپاهی ذخیره" برای افراط‌گرایی سیاسی باقی گذاشته است که می‌تواند بدون ترامپ هم سیمای سیاسی آمریکا را دگرگون کنند (دویچه وله، ۲۰۲۱/۲/۲).

نتیجه‌گیری

با الهام از مدل مفهومی ارائه شده از سوی توماس اسپریگنز (مراحل چهارگانه فهم نظریه‌های سیاسی) می‌توان جنبش سیاسی - اجتماعی "ترامپیسم" را مورد نقد و ارزیابی قرار داد تا به فهم بهتری از این مفهوم به مثابه یک پیش‌نظریه سیاسی دست یازید. مدل چهار مرحله‌ای

شامل "مشاهده بحران و بی‌نظمی، تشخیص درد و علت بحران، بازسازی خیالی جامعه مطلوب و در نهایت ارائه راه‌حلی برای درمان درد" الگویی مناسب و کارآمد برای بررسی چیستی، چگونگی و چرایی بسترهای اجتماعی و زمینه‌های سیاسی شکل‌گیری "ترامپ‌سیسم" است. طبق الگوی اسپریگنز، در کالبد شکافی "ترامپ‌سیسم" می‌بایستی آن را معلول و نشانه‌ای از بحران و بی‌نظمی در جامعه کنونی آمریکا دانست که به باور ترامپ و ترامپیست‌ها فقط با یک کنش سیاسی و اجتماعی از نوع "پوپولیسم ناسیونالیسم" می‌توان به این بحران پاسخ داد و جامعه مطلوب همانی است که ترامپیست‌ها ترسیم می‌کنند. ترامپ در دوره چهار ساله ریاست جمهوری اش سعی در تبیین و تکوین آمریکای ایده آل خود که همانا بازگشت به ریشه‌های تاریخی و گذشته باشکوه آمریکاست، را داشت و سیاست داخلی و خارجی منحصر به فرد و جنجالی خود را برای تحقق چنین ایده آلی سامان داده بود. در واقع، ترامپ با بهره‌گیری از بحران ساختاری درون جامعه آمریکا توانست از فضای سیاسی به شدت قطبی شده جامعه (توده محروم جامعه در مقابل طبقه برخوردار و حاکمان فاسد) در آستانه انتخابات سال ۲۰۱۶ به بهترین نحو ممکن بهره‌برداری کرده و لایه‌های کمتر برخوردار، فراموش شده و محروم از مواهب جهانی سازی و نظم لیبرالی بین‌المللی را به نفع خود بسیج نماید و در نتیجه در هر دو انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ و ۲۰۲۰ به نحو شگفت‌انگیز و بی‌سابقه‌ای آراء حامیان بدنه اجتماعی خویش را جلب نماید. بگونه‌ای که برغم عدم تکرار موفقیت در انتخابات سال ۲۰۲۰، توانست به یک بازنده مقتدر و سرافراز تبدیل شده و سرمایه عظیم اجتماعی ترامپیست‌ها را در حساب اعتباری خود ذخیره نماید. لذا، گرچه ترامپ برحسب میزان کسب آرای الکترال و درصد رای حامیانش نتوانست در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۰ پیروزی شگفت‌انگیز قبلی خود را تکرار نماید و به یک رئیس‌جمهور یک دوره‌ای تبدیل شد، و حتی به فرض پایان پروژه‌ای پرغوغا و جنجالی به نام "ترامپ"، پروسه "ترامپ‌سیسم" همچنان و با قوت به حیات خود ادامه می‌دهد که به نوعی گویای استمرار بحران در بطن جامعه آمریکا است. پاسخ "ترامپ‌سیسم" به این بحران ساختاری: نفی و طرد ساختار سیاسی حاکم، نقد جریان محافظه‌کاری موجود، کنار گذاشتن کلیشه‌های سیاسی و اقتصادی مرسوم، بازگشت به عصر انزواطلبی با شکوه و احیاء ریشه‌های تاریخی آمریکا و عظمت از دست رفته است.

منابع و مآخذ

- احدی، پرویز و فیروز احدی لیلان (۱۳۹۹)، "بررسی مؤلفه ها و شاخصه های الگوی ترامپیسم در سیاست خارجی امریکا (مطالعه موردی: ایران و خاورمیانه)"، *فصلنامه پژوهش های سیاسی و بین المللی*، سال یازدهم، شماره چهل و پنجم، زمستان، صص ۱۶۲-۱۴۵.
- اسپریگنز، توماس (۱۳۷۰)، *فهم نظریه های سیاسی*، ترجمه: دکتر فرهنگ رجائی، تهران: انتشارات آگه، چاپ دوم (ویراست دوم)، زمستان؛ ۲۰۴ صفحه،
- بیگدلی، محمد رضا (۱۳۹۹)، *ترامپیسم*، انتشارات تپسا، چاپ اول، ۱۹۱ صفحه،
- زورکر، آنتونی (۲۳ ژانویه ۲۰۲۱) آینده ترامپ و ترامپیسم چیست؟، *سایت خبری بی بی سی*، در: <https://www.bbc.com/persian/world-features-55778801>
- صالحی، سجاد (۱۳۹۹)، *پدیده ترامپیسم / استراتژی ابهام: دکترین سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در دوره دونالد ترامپ «اصول و روندها»*، کرمانشاه، انتشارات دانشیاران برتر، چاپ اول، ۲۸۶ صفحه،
- فیروزی، حسین، ارسلان قربانی شیخ نشین، سید علی منوری (۱۳۹۷)، "ظهور پوپولیسم در نظام سیاسی ایالات متحده آمریکا و تأثیر آن بر نظم بین الملل"، *فصلنامه سیاست جهانی*، دوره هفتم، شماره سوم، پائیز، پیاپی ۲۵، صص ۱۵۲-۱۲۱.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۹)، "تحلیل نقش گلوبالیسم لیبرال آمریکا در ظهور و تعمیق ترامپیسم"، *مطالعات اقتصاد سیاسی بین الملل*، دوره سوم، شماره دوم، صص ۳۸۲-۳۵۸.
- محبی، بهرام (۲۰۲۱/۲/۲)، "بهرام محبی، آیا با رفتن ترامپ، ترامپیسم هم خواهد رفت؟"، *سایت خبری دویچه وله*، در: <https://www.dw.com/fa-ir -56413072>
- موسوی شفائی، مسعود (۱۳۹۵/۱۱/۲۱)، "آمریکای ترامپ؛ عقب گرد در نظم بین الملل"، *سایت اینترنتی نشنال*، در: <http://theinternational.ir/great-power/item/77-trump-s-america-backward-in-international-order>
- ناعمی، فریدون (۱۳۹۷/۲/۲۸)، "علاقه عجیب ترامپ به خروج از پیمان های بین المللی"، *خبرگزاری مهر*، در: <https://www.mehrnews.com/news/>
- نای، جوزف (۱۳۹۹/۱۱/۱)، "آمریکای پسا ترامپ"، *اقتصاد نیوز*، در: <https://www.eghtesadnews.com>

Borchers, Callum (2017), Meryl Streep was right. Donald Trump did mock a disabled reporter, *Washington Post January 9*. <https://www.washingtonpost.com>

Brattberg, Erik & Michael Kimmage (FEBRUARY 26, 2018), Trump and the (Liberal) International Order, *National Interest*, at: <https://carnegieendowment.org/2018/02/26/trump-and-liberal-international-order-pub-75659>

Buruma, Ian (21/10/2019), "This Is the True End Of Pax Americana", *The New York Times*, at: <https://www.nytimes.com/2019/10/21/opinion/syria-turkey-us.html>

Choi, David (8 /10/ 2019), "A top Democrat is sounding the alarm that the Trump administration is considering pulling out of a vital treaty with Russia", *Business*

- Insider*, in: <https://www.businessinsider.com/us-pulling-out-open-skies-treaty-report-2019-10>
- Cohen, Eliot A. (January/February 2019) ,"America's Long Goodbye: The Real Crisis of the Trump Era", *Foreign Affairs*, in: <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/long-term-disaster-trump-foreign-policy>
- Davis Hanson, Victor (September 19, 2018), "Trump Buries The Old-World Order", *Hoover institution, Stanford University*, in: <https://www.hoover.org/research/trump-buries-old-world-order>
- Friedman, Uri (24, 10, 2018) ,"Trump Hates International Treaties. His Latest Target : A Nuclear-Weapons Deal With Russia", *The Atlantic*, in: <https://www.theatlantic.com/international/archive/2018/10/trump-withdraw-inf-treaty-why/573715/>
- Gardner, Hall (2018), *World War Trump: The Risks of America's New Nationalism*, IN: <https://www.amazon.com/World-War-Trump-Americas-Nationalism/dp/1633883957>
- Klare, Michael T. (August 24, 2018), "Trump's grand strategy: a tripolar world order", *Energypost.eu* , in: <https://energypost.eu/trumps-grand-strategy-a-tripolar-world-order>
- Mahler, Jonathan (2018), How One Conservative Think Tank Is Stocking Trump's Government. June 20. *Newyork Times* : <https://www.nytimes.com>
- McAdams, Dan P (2016) ,The Mind of Donald Trump . *The Atlantic, June 05* : <https://www.theatlantic.com>
- Mulligan, Stephen P. (May 4, 2018), " Withdrawal from International Agreements: Legal Framework, the Paris Agreement, and the Iran Nuclear Agreement", *Congressional Research Service*.
- Perthes, Volker (18.11.2016), "President Trump and International Relations", *German Institute for international and security Affairs*, at: <https://www.swp-berlin.org/en/>
- Shake, kori (2018), *America vs the West*, Lowy Institute Paper, Penguin, 2018)
- Stokes, Doug (2018), "Trump, American hegemony and the future of the liberal international order", *International Affairs*, Vol. 94. No.1, pp. 133-150.
- Wright, Thomas (20/1/2016), 'Trump's 19th century foreign policy', *Politico*, in: <http://www.politico.com/magazine/story/2016/01/donald-trump-foreign-policy-213546>

